

فرزانه حقیقت جو*

احمد سمیعی گیلانی
فرهنگستان زبان و ادب فارسی

کسانی هستند که با دکتر موحد سال‌ها حشر و نشر و همکاری داشته‌اند. من خیلی کم با ایشان از نزدیک آشنا بوده‌ام اما، به اعتبار دیگری، فکر کردم که حرف زدن و نوشتن درباره دکتر موحد کار مشکلی نیست. شما با بعضی افراد سال‌ها حشر و نشر دارید، معاشرت دارید، اما او را نمی‌شناسید یا نمی‌پسندید. در عوض، کسانی هستند که با یک بار دیدن هم، با آنان انس و الفت و سنخیتی پیدا می‌کنید. وقتی که می‌خواهید او را توصیف کنید، خیلی راحت می‌توانید این کار را بکنید. اینها آدم‌هایی هستند بی‌روی و ریا. در آنها تزویر نیست. زرق نیست، دورنگی نیست؛ این‌طور نیست که افکارشان، روحیاتشان، اندیشه‌شان خیلی پیچیده باشد. آدم‌های حقیقت‌جو هستند، عاشق حقیقت هستند، مدافع حقیقت‌اند؛ در برابر حقیقت، حساس‌اند. هرگونه انحراف از حقیقت آنها را از جا به‌در می‌کند. آدم‌هایی که خیلی هم معتدل باشند، خیلی هم متین باشند، همین که انحرافی از حقیقت ببینند، روی و ریایی ببینند، زرقی ببینند، تزویری ببینند، از جا درمی‌روند. نمی‌خواهم بگویم که خود من این صفات را دارم، ولی به‌هرحال فکر می‌کنم که یک چنین حالتی به همه ما دست داده است.

اگر بنخواهم آقای دکتر محمدعلی موحد را در دو سه کلمه توصیف کنم، باید بگویم: فرزانه حقیقت‌جو و نوجو. ایشان همان قدر که درباره آثار قدیم عاشقانه تحقیق کرده‌اند، مطبوعاتی هم بوده‌اند، به آثار جدید هم توجه کرده‌اند. ترجمه‌های ایشان را

* این نوشته ویراسته سخنانی است که بالبداهه به تکلیف گردانندگان مجلس نكوداشت دکتر موحد در مرکز فرهنگی شهر کتاب تهران گفته شد و از نوار پیاده شده است.

وقتی مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم که، در انتخاب، خوش‌سلیقگی به خرج داده‌اند. مثل اینکه فردی از نسل جوان است که این آثار را انتخاب کرده است؛ مثلاً خزران. یا کتاب ایلچ را. ایلچ آدمی است که آرایه دارد خلاف مشهور، خلاف عرف مثلاً، در مورد نظام آموزشی، نظام درمانی، آرایه دارد که چیز تازه‌ای است، چیز غریبی است. یا مثلاً می‌بینید که آرتور کستلر، در خزران، دربارهٔ بنی اسرائیل، آرایه اظهار کرده است که نو و تازه است، خلاف آن چیزی است که تصور می‌شده است. یا مثلاً شمس. شمس آدمی است که غریب است. در زمانه خودش هم غریب بود، حرف‌هایش، عادی نیست، خلاف عرف و خلاف مشهور است. انسان، حرف‌های تازه‌ای از او می‌شنود. دکتر موحد که به آثار شمس توجه کرده‌اند، از شمسی که افسانه‌ای بود، یک شمس تاریخی ساخته‌اند؛ شمسی که ما توانستیم وجود تاریخی برای او تصور کنیم. شمس مثل کسانی است که بذر می‌پاشند. وقتی که بذر می‌پاشند، بذر پراکنده است. اما کمی که جوانه می‌زند، این را نشا می‌کنند. وقتی که نشا می‌کنند، در نشا نظم هست، ترتیب هست، فاصله وجود دارد. مولانا، در واقع، با معلوماتی که داشت آن بذر را نشا کرده و رویانده است. چون با شمس سنخیت داشته است، توانسته است افکار او را پیوراند. این انتخاب‌های آقای دکتر موحد، نشان جوانی فکر و خوش‌سلیقگی و حقیقت‌جویی ایشان است.

من اول‌بار با خواندن اثری از دکتر موحد که در بنگاه ترجمه و نشر کتاب منتشر شد، با ایشان آشنا شدم. *سفرنامه ابن بطوطه*، در میان آثاری که در بنگاه ترجمه و نشر کتاب منتشر شد، از عنوان‌های شاخص است؛ مثل *مقدمه ابن خلدون*، *سرزمین‌های خلافت شرقی*، که در میان آثار دیگر، واقعاً شاخص‌اند. خزران را در باشگاه انقلاب، در فضای باز، خواندم.

معمولاً فرهیختگان آذربایجان، از بیشتر نویسندگان ما فصیح‌تر و روشن‌تر و شیرین‌تر می‌نویسند. شادروان رضازاده شفق که صحبت می‌کرد، لهجهٔ تهرانی نداشت، ولی لهجهٔ خیلی شیرینی داشت و خیلی بانمک صحبت می‌کرد. قلم نویسندگان آذربایجانی شیرین است؛ چون زبان فارسی، زبان مادری‌شان نیست، از راه تحقیق این زبان را آموخته‌اند. نمی‌دانم چه استعدادی دارند که از بسیاری از فصحای ما هم بهتر و شیرین‌تر می‌نویسند. قلم ایشان هم همین طور است. خزران را که به ترجمهٔ دکتر موحد خواندم، واقعاً شیفتهٔ قلم و نثر ایشان شدم. من قبلاً اثری از کستلر را در انتشارات

فرانکلین، با نام /از ره رسیدن و بازگشت ویرایش کرده بودم، که ترجمه مهرداد نیلی بود. به هر حال، شایق شدم که آقای دکتر موحد را ببینم. شنیدم که روزهای پنجشنبه یا جمعه برای کوهنوردی به درکه می‌روند. آن موقع هنوز عارضه آسم نداشتیم، می‌توانستم کوهنوردی بکنم. یک روز این بار فقط به قصد دیدار ایشان، رفتم. ایشان حتماً یادشان نیست. یک روز سرد و شاید هم بارانی بود. رفتم و ایشان را در قهوه‌خانه‌ای بالای درکه دیدم. هم‌صحبت شدیم. از ایشان پرسیدم که نامه فرهنگستان به دست شما می‌رسد؟ نمی‌دانم چه جوابی دادند. فکر می‌کنم جواب منفی بود. به هر حال، اظهار اشتیاق کردم که با ما همکاری قلمی داشته باشند. بعد هم که عضو پیوسته فرهنگستان شدند و من این سعادت را داشتم که لااقل ماهی دو بار ایشان را زیارت کنم، خیلی کم اظهار نظر می‌کنند. ولی آن نظری که اظهار می‌کنند، واقعاً بارقه‌ای است که از نور وجود ایشان ساطع می‌شود.

